

The Effect of Organ Transplantation on the Right of Retribution

Ismaeil Aghababaei Beni¹

Abstract

Where a victim with the use of medical treatments reattaches the cut-off organ to his/her body, supposing that we recognize his or her rights in terms of legal and legitimate rights in the mentioned-matter, this raises a critical question that is whether his/her right of retribution still remains?

In response to this question, despite of the current, divergent views, it seems that by the occurrence of felony, the right of retribution for the victim is established and the use or non-use of organ reattachment has no effects on this right. Furthermore, this article concludes arguing that the effect of felony should remain to time of retribution and comparing the organ reattachment to tooth restoration, which causes deterioration of retribution rights, is not acceptable.

Keywords

Right to Retribution, Condition of Retribution, Organ Transplantation, Similarity in Organ Retribution

Please cite this article as: Aghababaei Beni I. The Effect of Organ Transplantation on the Right of Retribution. *Iran J Med Law* 2016; 10(38): 123-140.

1. PhD, Department of Law and Islamic Jurisprudence, Islamic Sciences and Culture Academy, Qom, Iran. Email: Aghababaei@isca.ac.ir

نقش پیوند عضو در حق قصاص

اسماعیل آقابابائی بنی^۱

چکیده

در جایی که مجنی علیه با استفاده از امکانات پزشکی عضو قطع شده را به بدن خود پیوند زند و از نظر قانونی و شرعی این حق را برای وی به رسمیت بشناسیم، این سؤال مطرح است که آیا حق قصاص وی ساقط می‌گردد یا خیر؟

در پاسخ به سؤال یادشده، هرچند دیدگاه‌های متعددی مطرح است، به نظر می‌رسد با وقوع جنایت حق قصاص برای مجنی علیه ایجاد می‌شود و استفاده یا عدم استفاده وی از پیوند عضو، تأثیری در این حق ندارد و استناد به مماثلت در بقای اثر جنایت تا زمان قصاص یا مقایسه ترمیم عضو به ترمیم دندان و سقوط حق قصاص، قابل قبول نیست.

واژگان کلیدی

حق قصاص، شرایط قصاص، پیوند عضو، مماثلت در قصاص عضو

۱. استادیار، گروه مسائل فقهی و حقوقی، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، قم، ایران.

Email: Aghababaei@isca.ac.ir

نوع مقاله: پژوهشی تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۴/۲/۲ تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۵/۱/۲۵

مقدمه

در قطع عمدی عضو توسط جانی چهار فرض قابل طرح است: ۱- جانی قابلیت پیوند را از عضو مقطوع با سوزاندن و امثال آن خارج کند؛ ۲- صاحب عضو به دلیل غفلت یا عدم تمکن مالی نتواند عضو را پیوند بزند و عرفاً از بین رفتن عضو مستند به عمل جانی باشد؛ ۳- جانی صرفاً عضو را قطع کرده و صاحب عضو به رغم برخورداری از امکان پیوند از انجام آن خودداری کند؛ ۴- صاحب عضو بعد از جنایت به پیوند عضو اقدام نماید.

در فرض اول و دوم جز با رضایت مجنی‌علیه، جانی حق پیوند ندارد، ولی در فرض سوم حق پیوند جانی محل بحث است و در فرض چهارم بقای حق قصاص برای مجنی‌علیه جای بحث دارد که سؤال اصلی این مقاله بر فرض اخیر تمرکز دارد و از فرض سوم به مناسبت بحث می‌کند.

در مقررات، ماده ۲۸۷ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۰ مقرر می‌کند: «هر گاه شخصی مقداری از گوش کسی را قطع کند و مجنی‌علیه قسمت جدا شده را به گوش خود پیوند دهد، قصاص ساقط نمی‌شود و اگر جانی بعد از آنکه مقداری از گوش او به عنوان قصاص بریده شده، آن قسمت جدا شده را به گوش خود پیوند دهد، هیچ کس نمی‌تواند آن را دوباره برای حفظ اثر قصاص قطع کند.» در این مقررره گوش موضوعیت نداشت و قانونگذار تنها به دلیل ترجمه متون فقهی از این عبارات استفاده کرده بود که نیاز به اصلاح داشت و در اصلاح صورت گرفته در سال ۱۳۹۲ در ماده ۴۴۶ قانون مجازات اسلامی مقرر گردید: «اگر شخصی همه یا مقداری از عضو دیگری را قطع کند و مجنی‌علیه قسمت جدا شده را پیوند بزند، قصاص ساقط نمی‌شود.»

از عبارات ماده ۲۸۷ قانون مجازات سابق دو مطلب قابل استفاده می‌باشد: اول این که پیوند عضو مانع قصاص نیست؛ دوم این که پیوند عضو از طرف جانی مانعی ندارد و در صورت پیوند، قصاص مجدد آن ممکن نیست. با این حال در قانون جدید به پیوند عضو جانی اشاره نشده و این امر، تفاسیری را می‌تواند به دنبال داشته باشد. تفسیر اول: اصل بر جواز عمل پیوند است و به همین دلیل نیازی نیست که در قانون به آن تصریح شود؛ تفسیر دوم: از آنجا که قانون جدید در مقام رفع نقص و اصلاح قانون مجازات سابق است، نمی‌تواند چیزی را که قبلاً تعیین تکلیف شده بود، رها سازد، مگر آنکه به خلاف آن نظر داشته باشد که در این صورت باید به عدم جواز پیوند از سوی جانی ملتزم شد یا حداکثر آن را از مصادیق سکوت قانون به شمار آورد که با

مراجعه به فقه باید تعیین تکلیف شود. از این رو با توجه به مقررات یادشده، دو مسأله جای طرح دارد: اولاً آیا آنچه در قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ راجع به عدم سقوط حق قصاص با پیوند عضو از طرف مجنی‌علیه آمده، از نظر فقهی قابل دفاع است یا خیر؟ ثانیاً جانی و مجنی‌علیه به لحاظ قانونی حق پیوند دارند یا خیر؟

در میان منابع اندکی که در این زمینه می‌توان یافت برخی بر این نکته تصریح دارند که پیوند از طرف مجنی‌علیه موجب سقوط حق قصاص است (۱)، در حالی که قانون مجازات مصوب ۱۳۹۲ عکس آن را مطرح می‌سازد. همچنین در منابع موجود، بیشتر بر جواز یا عدم جواز پیوند عضو، تمرکز شده که مبحث اصلی نوشته حاضر نمی‌باشد؛ علاوه بر این، پرداختن به مقررات هم در آثار موجود، مورد توجه نبوده است. از این رو به دلیل جدید بودن موضوع و در نهایت طرح آن در برخی آثار فقهی معاصر (۱) در کنار مباحث مربوط به حق بر پیوند، پرداختن به این موضوع را ضروری می‌سازد و تفاوت مقررات موجود با برخی آرای فقهی هم بر اهمیت پرداختن به آن می‌افزاید.

از آنجا که سخن گفتن از بقا یا عدم بقای حق قصاص که سؤال اصلی این تحقیق است منوط به جواز و مشروعیت پیوند از سوی مجنی‌علیه است و پذیرش آن در ناحیه مجنی‌علیه، حق پیوند بر جانی را هم به دنبال دارد در ادامه با تمرکز بر این سؤال که پیوند عضو موجب سقوط حق قصاص است یا خیر، مباحث را تحت سه عنوان به شرح زیر پی می‌گیریم:

حق مجنی‌علیه در پیوند عضو

چنانچه مجنی‌علیه قبل از قصاص و بعد از جنایت، عضو جداشده را به بدن خود پیوند زند، دو فرض جاری است: ۱- حالتی که عضو کاملاً جدا شده و پیوند زده می‌شود؛ ۲- حالتی که بین عضو و بدن جدایی نیفتاده با این حال قابل پیوند و ترمیم است.

نیز هر یک از دو فرض یادشده، از دو جهت قابل بررسی می‌باشند: ۱- از جهت جواز یا عدم جواز پیوند؛ ۲- از جهت این که آیا پیوند مذکور موجب سقوط حق قصاص است یا خیر؟

شایان ذکر است که امکان دارد پیوند قبل از قصاص صورت گیرد یا بعد از قصاص که پیوند قبل از قصاص را برخی از موجبات سقوط قصاص می‌دانند.

به طور کلی می‌توان گفت در جایی که عضو جدا نشده باشد، پیوند یکی از راه‌های درمان است که هم به جواز آن نظر داده‌اند و هم به دلیل جدانشدن عضو، اشکالی از ناحیه پیوند عضو نجس پیش نمی‌آید. چنانکه از فقهای گذشته، علامه حلی به صراحت در صورت پیوند عضو از عدم لزوم جداسازی مجدد و حق قصاص از سوی مجنی‌علیه سخن گفته (۲) و شارحان کتاب وی نیز به تفصیل به این مسأله پرداخته‌اند (۳-۵)، ولی در جایی که عضو مورد جنایت کاملاً جدا شده و مجنی‌علیه به پیوند آن اقدام کند، در این‌که قبل از قصاص اقدام به پیوند کند یا بعد از قصاص، بنا بر اختلاف مبانی با دیدگاه‌های فقهی مختلف مواجهیم:

۱- پیوند عضو قبل از قصاص

در صورتی که مجنی‌علیه قبل از قصاص اقدام به پیوند عضو نماید، تنها کسانی که پیوند عضو بعد از جدانشدن را پیوند عضو مرده و نجس می‌دانند و حلول روح را در احیای عضو و خروج آن از مردار بودن کافی نمی‌دانند، به عدم جواز پیوند و محروم‌بودن مجنی‌علیه از این حق نظر داده‌اند. از آنجا که تعلیل به حمل نجس، بیشتر از ناحیه اهل سنت مطرح شده و در فقه شیعه برخی به تبع اهل سنت آن را مطرح کرده‌اند (۶) و برخی پس از بحث مفصل و نقل مطالب فقها در این خصوص به این نتیجه دست یافته‌اند که تعلیل به حمل عضو نجس نمی‌تواند دلیل کافی بر ممانعت از حق پیوند باشد (۷)، می‌توان گفت این تعلیل دست کم از نظر فقهای شیعه امروزه مانع جدی به حساب نمی‌آید و به این استناد نمی‌توان مجنی‌علیه را از حق بر پیوند محروم کرد و قبل از اجرای قصاص از این حق مسلماً برخوردار است. به بیان دیگر درست است که با جدانشدن عضو از بدن، آن عضو از نظر فقهی میته به حساب آمده و نجس است، در صورت پیوند مجدد و حلول روح، دیگر نمی‌توان آن را عضوی جدا از بدن به حساب آورد و موضوعاً میته نیست تا به گفته برخی از باب لزوم ازاله نجس از بدن، نیازمند قطع مجدد باشد، حتی اگر خود فرد به آن اقدام نکند، حاکم از با امر به معروف و نهی از منکر ملزم به قطع کردن عضو باشد (۶). با این حال در این‌که با وجود پیوند عضو حق وی بر قصاص باقی می‌ماند یا خیر، مسأله دیگری است که در ادامه به آن خواهیم پرداخت.

۲- پیوند عضو بعد از قصاص

بحث دیگر در حق مجنی‌علیه بر قصاص، ذی‌حق‌بودن وی در پیوند عضو بعد از قصاص است که مخالفان و موافقان را در بین فقها دارد.

مخالفتان پیوند عضو بعد از قصاص، دو دلیل بر سخن خود دارند: یکی عدم جواز پیوند به سبب نجس بودن عضو پیوندی که بحث آن گذشت و دیگری، عدم جواز به دلیل لزوم حفظ مماثلت در اثر قصاص. چنانکه صاحب شرائع می‌نویسند: «اگر گوش انسانی قطع شد و قصاص صورت گرفت، آنگاه مجنی‌علیه عضو جدا شده را پیوند زد، جانی می‌تواند آن را به خاطر تحقق همسانی، جدا سازد» (۸). شارحان این عبارت هم به تفصیل به بررسی مسأله پرداخته و برخی اصل حق جانی بر قصاص مجدد را تلقی به قبول کرده‌اند (۹-۱۰). عبارت «بلا خلاف علی‌الظاهر» در کلام صاحب ریاض نیز حاکی از آن است که مسأله مخالف قابل توجهی ندارد (۱۱). با این بیان می‌توان گفت حتی اگر از دلیل حمل عضو میتة هم صرف نظر کنیم، در صورتی مجنی‌علیه از حق پیوند برخوردار است که جانی بدان رضایت دهد، وگرنه لزوم حفظ اثر جنایت بعد از قصاص، مانع از وجود حق پیوند برای مجنی‌علیه خواهد بود.

دیدگاه دیگر آن است که مجنی‌علیه از حق پیوند بر خوردار است و در صورت پیوند نمی‌توان وی را به قصاص مجدد ملزم ساخت. این دیدگاه گرچه قائلی در بین فقها ندارد و به ظاهر خلاف سخن فقها در اتفاق بر جواز، بلکه وجوب قصاص مجدد است، بدین صورت قابل طرح است: برخی فقها به حق جانی در پیوند عضو تصریح کرده‌اند و ماده ۲۸۷ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۰ نیز بر همین اساس تنظیم شده بود. در نتیجه وقتی جانی را با آنکه حقی ضایع کرده و متجاوزانه مجنی‌علیه را از داشتن عضو محروم کرده است، از حق پیوند برخوردار می‌دانیم و قصاص مجدد را نمی‌پذیریم، در حق مجنی‌علیه نیز که به ناحق عضوی را از دست داده است، باید به طریق اولی قائل به این حق شد. به بیان دیگر، وقتی در مورد پیوند عضو از طرف جانی برخی تصریح دارند: «اگر جانی بعد از قصاص به پیوند عضو اقدام کند، کسی حق اعتراض ندارد» (۲)، پذیرش این مطلب در جانب مجنی‌علیه سزاوارتر است.

در جمع‌بندی نهایی به نظر می‌رسد علت قصاص، مماثلت است و به شرحی که در بررسی حق جانی بر پیوند خواهد آمد، مماثلت را باید از همه جهات در نظر گرفت که در این صورت هر گاه مجنی‌علیه از امکان پیوند برخوردار باشد، می‌تواند از آن استفاده کند و نهایت این امکان در اختیار جانی نیز قرار داده می‌شود تا در صورت تمایل به پیوند عضو اقدام کند و اگر حق جانی را در پیوند عضو به جا دانستیم و مجنی‌علیه را فاقد حق اعتراض به شمار آوردیم، مجنی‌علیه نیز به طریق اولی از این حق برخوردار خواهد بود.

در نتیجه می‌توان گفت مجنی‌علیه از حق پیوند برخوردار است و نمی‌توان وی را از این حق محروم ساخت، مگر در جایی که جانی را از این حق محروم ساخته باشیم، در این صورت اقتضای مماثلت آن است که مجنی‌علیه نیز بنا بر آرای که از فقها نقل شد، از حق پیوند بر خوردار نباشد. این مسأله را به این صورت نیز می‌توان تصویر کرد: اگر جانی به پیوند عضو اقدام کند و قصاص مجدد آن را جایز ندانیم، مجنی‌علیه به طریق اولی از این حق برخوردار خواهد بود و اگر جانی به رغم امکان مداوا از این حق استفاده نکرد، دلیلی بر جواز منع استفاده مجنی‌علیه از این حق نداریم، اما چنانچه جانی به رغم میل باطنی وی برای پیوند توسط مجنی‌علیه از این حق محروم گردید، مماثلت اقتضا می‌کند که برای حفظ اثر قصاص مجنی‌علیه را نیز مجاز به استفاده از حق پیوند ندانیم.

بقا یا انتفای حق قصاص با پیوند عضو

با توجه به مطالبی که گذشت، این نتیجه به دست آمد که مجنی‌علیه جزء در جایی که مانع استفاده جانی از حق پیوند گردد، خود از حق پیوند عضو بر خوردار است و دلایل ارائه شده برای محروم کردن مجنی‌علیه از این حق، کارایی کافی ندارد. حال سؤال این است که: با پیوند عضو از ناحیه مجنی‌علیه به خصوص در جایی که عضو کاملاً جدا نشده باشد، حق قصاص وی هم چنان باقی است یا به دلیل ترمیم عضو و از بین رفتن اثر جنایت تنها می‌تواند مطالبه دیه یا ارش یا سایر خسارات را بنماید و از حق قصاص محروم است؟

به طور کلی در پاسخ به سؤال یادشده اقوالی به شرح زیر در فقه مطرح است:

۱- بقای حق قصاص

ادله‌ای این قول به این شرح است که: اولاً با جنایت جانی اقتضای قصاص پدید آمده و با پیوند عضو، دلیلی بر سقوط حق سابق نداریم. به بیان دیگر، استصحاب حق قصاص ایجادشده، حکایت از آن دارد که حق قصاص همچنان باقی است. چنانکه صاحب کشف اللثام تصریح دارند: «اگر گوش از بدن جدا شده و مجنی‌علیه آن را به جای خود برگرداند و به دلیل جریان خون گرم پیوند بخورد، قصاص منتفی نمی‌شود، چون مقتضای قصاص که قطع شدن است تحقق یافته و دلیل بر سقوط قصاص به دلیل الصاقی که بعد از قطع شدن حاصل شده، نداریم» (۴). در تقریری دیگر گفته شده است، معیار قصاص جداشدن عضو است که در اینجا رخ داده و اتصال

مجدد آن تغییری در مسأله ایجاد نمی‌کند (۱۲)؛ ثانیاً چون پیوند از نظر شرعی مجاز نیست، نمی‌توان این پیوند را مانع سقوط حق قصاص دانست (۱۳). به بیان دیگر، عضو با قطع شدن به میته تبدیل شده و پیوند مجدد آن به دلیل عضو نجس بودن جایز نیست، در نتیجه تأثیری در سقوط حق قصاص ندارد.

۲- سقوط حق قصاص با پیوند عضو از طرف مجنی علیه

دلایل این نظر را می‌توان نفی دلایل نظر مقابل دانست با این توضیح که: عضو پیوندی، از نظر این گروه با حلول روح به عضو زنده تبدیل شده و نمی‌توان به استناد نجس بودن آن را مجدداً جدا کرد. همچنین علت قصاص، مباحثه عضو نیست، بلکه بقای نقص حاصل از قصاص است، چنانکه برخی آورده‌اند: «سبب و موجب قصاص عضو مجرد قطع شدن و جدا شدن نیست، بلکه نبود و نقص آن عضو است و حق مجنی‌علیه به اقتضای مقابله، ایجاد همان نقص در جانی است، نه صرف قطع عضو وی و جدا کردن آن، هر چند مجدداً آن را پیوند زده باشد» (۱۴). صاحب این عبارت در ادامه متذکر این نکته می‌شود که «إِنَّمَا يَكُونُ الْقِصَاصُ مِنْ أَجْلِ الشَّيْنِ» (۱۵) در روایت، به معنای حصول نقص نیست، بلکه بقای «شین» (عیب و نقص) هم موضوعیت دارد. با این بیان چنانچه مجنی‌علیه به پیوند عضو اقدام کند، به دلیل باقی‌نماندن نقص، قصاص منتفی می‌گردد.

برخی تعابیر فقهی هم که امکان بهبود را مانع قصاص دانسته‌اند با این نظر سازگاری دارد. برای نمونه ابوالصلاح حلبی می‌نویسد: «با جرح و قطع و شکستن و کندن، قصاص جایز نیست، مگر این‌که از بهبودی آن ناامید شده باشیم» (۱۶). طبق این عبارت، با ترمیم عضو، قصاص ساقط می‌شود. همچنین از ادامه عبارت چنین برمی‌آید که بقای نقصان به وجود آمده بر اثر قصاص، شرط است. از این رو در صورت بهبود جانی یا مجنی‌علیه، مماثلت، اقتضای قصاص مجدد دارد و در صورت بهبود هر دو در جایی که مجنی‌علیه قبل از بهبودی اقدام به قصاص کند، حق قصاص مجدد باقی نمی‌ماند. شیخ مفید پس از آنکه به امکان قصاص قبل از بهبودی تصریح می‌کند، می‌نویسد: «سزاوار است حاکم افراد زخمی و شکستگی‌ها را مراقبت کند تا معالجه شده و به کمک اهل فن حال آنان بهبود یابد. اگر با معالجه کردن بهبود یافت قصاص منتفی می‌شود، ولی جانی باید در قبال جنایتی که مرتکب شده، ازش بدهد، اما اگر با معالجه

بهبود نیافت، به قصاص حکم می‌شود» (۱۷). برخی نیز در تشریح نظر ابوعلی از فقهای گذشته نوشته‌اند که ایشان قصاص را ساقط دانسته‌اند (۴).

به بیان دیگر، در دو عبارت یادشده، هرچند منعی از قصاص قبل از بهبودی وجود ندارد، تصریح بر توجه به امکان بهبودی حاکی از آن است که در صورت تحقق بهبودی حتی با معالجات پزشکی، حق قصاص ساقط می‌شود. از این رو می‌توان گفت: ترمیم عضو مورد جنایت از موجبات سقوط قصاص است. در جمع‌بندی این عبارات فقهی آورده‌اند که: «شگفت آن است که در این عبارات، زخم و شکستگی و دررفتگی نیز همراه قطع ذکر شده‌اند با آنکه در مورد زخم‌هایی که قصاص دارند بی‌هیچ اشکالی، قصاص متوقف بر بهبود و سلامت زخم نیست، چراکه زخم‌ها معمولاً بهبود یافته و خوب می‌شوند. شکستگی و دررفتگی استخوان نیز به حکم روایات، قصاص ندارند» (۱).

در تشریح دلایل این نظر می‌توان گفت: از سویی آنچه موجب قصاص است رعایت برابری در ناقص بودن عضو است نه صرف قطع شدن عضو. برخی این تعلیل را به قرآن کریم مستند ساخته و نوشته‌اند: «آنچه از آیه مربوط به قصاص اعضا «النَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَ الْعَيْنَ بِالْعَيْنِ وَ الْأَنْفَ بِالْأَنْفِ وَ الْأُذُنَ بِالْأُذُنِ وَ السِّنَّ بِالسِّنِّ وَ الْجُرُوحَ قِصَاصٌ...» (۱۸) برداشت می‌شود، این است که مقابله میان دو عضو انجام گیرد نه میان دو قطع و دو جداشدن. بدین معنا که هر عضوی از مجنی‌علیه گرفته شود و نقص پیدا کند در عوض آن، همان عضو از جانی گرفته شده و او نیز ناقص شود. بر این پایه، قصاص بدین لحاظ صورت نمی‌گیرد که چون جانی، مجنی‌علیه را با قطع کردن عضو او آزار داده است، مجنی‌علیه نیز حق دارد او را با قطع کردن عضو مقابلش آزار دهد، بلکه قصاص به لحاظ خود عضو و نقص حاصل از قطع آن صورت می‌گیرد» (۱). در ادامه پس از بحث مفصل آورده‌اند: «هر گاه قبل از قصاص، عضو مقطوع پیوند زده شود، ادله قصاص عضو، شامل آن نمی‌شود، زیرا با پیوند عضو مقطوع به بدن، موضوع این ادله منتفی می‌شود» (۱).

از سویی دیگر برخی روایات نیز ظهور در سقوط قصاص دارند، مانند: «عن جمیل عن بعض أصحابنا عن أحدهما (ع) فی رجل کسر ید رجل ثم برأت ید الرجل قال: لیس فی هذا قصاص ولكن یعطى الارش؛ جمیل از برخی از امامیه از یکی از امامان باقر یا صادق (ع) راجع به مردی که دست دیگری را شکسته و بهبود یافته نقل می‌کند که حضرت فرمودند قصاص ندارد، ولی باید ارش پرداخت کند» (۱۹). در رد استناد به روایت یادشده می‌توان گفت: این روایت از نظر سند

مرسل است و از نظر دلالت چنانکه برخی اشاره کرده‌اند به دلیل انتفای قصاص در شکستگی استخوان‌ها به عدم قصاص حکم کرده است، نه به دلیل بهبودی بعدی (۱) و دست کم وجود این احتمال مانع استناد به روایت است. در نقل مرسل دیگری آمده است: «إِنَّهُ قَالَ: فِي سَنِّ الصَّبِيِّ يَضُرُّ بِهَا الرَّجُلُ فَتَسْقُطُ ثَمَّ تَبِتُ، قَالَ: لَيْسَ عَلَيْهِ قِصَاصٌ وَعَلَيْهِ الْإِرْشُ؛ حَضْرَت رَاجِعٌ بِهِ دَنْدَانُ كُودَكُ كَمَا تَوْسُطُ كَسِي صَدْمَهُ دِيدَهُ وَ پَسَ از اِفْتَادَن مِي رُوِيْد، فَرْمُودَنَد: قِصَاصٌ نَدَارْدُ وَ اِرْشُ پَرْدَاخْت مِي شُود» (۲۰). در اینجا هم گذشته از اشکال سندی، دندان کودک به علت قابلیت رویدن قصاص را منتفی می‌سازد و می‌توان گفت از آنجا که قصاص دندان دائم در مقابل دندان شیری فاقد مماثلت است، از انتفای قصاص در این روایت و کلام فقها سخن به میان آمده است. بنابراین روایات یادشده دلالتی بر سقوط قصاص ندارند. صاحب این نظر خود پس از آنکه روایات یادشده را به شرح فوق غیر قابل استناد می‌داند، در نهایت پس از بحث مفصل و بررسی ابعاد مسأله در پایان چنین نتیجه می‌گیرد که: «در موارد قصاص اعضاء واجب است صبر شود تا وضع معالجه و بهبود عضو قطع شده، روشن گردد، اگر خوب شد، قصاص منتفی می‌شود و اگر خوب نشد، قصاص مستقر خواهد شد. این حکم نیز در صورتی است که علاج با عضوی از بدنی دیگر انجام نگرفته باشد، بلکه عین همان عضو قطع شده، پیوند زده شود، وگرنه از همان اول، قصاص مستقر است» (۱).

در جمع‌بندی بین آرای یادشده به نظر می‌رسد نظر اول مبنی بر بقای قصاص قابل دفاع تر است. با این حال تعلیل نپذیرفتن بقای عضو پیوندی به استناد حمل نجس، قابل قبول نیست، زیرا نظر صحیح آن است که با حلول روح در عضو پیوندی، آن عضو عرفاً میته نیست تا نیازی به قطع مجدد آن باشد و بدون حلول روح و جریان خون هم امکان بقا ندارد تا بگوییم اگر روح حلول نکرد، واجب است قطع شود. با این حال اصل جنایت و وقوع آن برای ایجاد حق قصاص کافی به نظر می‌رسد و ادعای این که دلیل تشریح قصاص وجود و بقای نقص عضو است نه صرف قطع شدن و با پیوند عضو به مجنی‌علیه موضوع حکم منتفی می‌گردد، خود با اشکال‌های ذیل رو به رو است: اشکال اول: اگر بهبودی طبیعی و به کمک علم پزشکی را مانع قصاص بدانیم، در زخم‌ها هم که امکان بهبودی وجود دارد، چنانکه برخی اشاره کرده‌اند (۱)، قصاص منتفی خواهد بود. حال آنکه فقها به اتفاق جراحات را به استناد آیه شریفه «وَالْجُرُوحَ قِصَاصٌ» مشمول قصاص دانسته‌اند (۲۱). قیاس مسأله به رویدن مو و ترمیم دندان نیز در اینجا کارایی

ندارد، زیرا این موارد از اصل جواز قصاص به دلیل خاص استثنا شده‌اند و سایر موارد از جمله ترمیم عضو با پیوند، مشمول حکم کلی قصاص باقی خواهد ماند؛ اشکال دوم: اگر قصاص را در صورت پیوند عضو منتفی بدانیم، جانی به رغم آنکه به عمد جنایتی را بر مجنی‌علیه وارد ساخته است، از مجازات معاف خواهد شد و از آنجا که مجازات اصلی قصاص است، دلیلی بر پرداخت دیه نیز نداریم، تنها می‌توان از پرداخت ارش سخن گفت که طبعاً به دلیل ترمیم عضو، نسبت به دیه مقدار ناچیزی خواهد بود. چنانکه صاحب نظریه سقوط حق قصاص خود به این نکته اشاره کرده و می‌نویسد: «برخی با تمسک به اطلاق ادله دیه قطع عضو گفته‌اند: جانی باید دیه بپردازد، علاوه بر اطلاق، دلیل داریم که حق مسلمان نباید هدر رود، اما انصاف آن است که با فرض بهبود و اتصال عضو بریده‌شده، نمی‌توان دیه عضو را اثبات کرد، چراکه ظاهر ادله دیات اعضا آن است که دیه در برابر فقدان عضو و به عنوان قیمت آن است» (۱)؛ اشکال سوم: ادله قصاص اقتضا دارد که در صورت پیوند عضو توسط مجنی‌علیه، به جانی هم در نهایت فرصت پیوند داده شود، نه این‌که به دلیل پیوند عضو از ناحیه مجنی‌علیه از مجازات قصاص معاف گردد. از این رو همان‌گونه که قبل از پیوند امکان قصاص وجود دارد، بعد از پیوند هم می‌تواند از همین حق استفاده کند و نمی‌توان به صرف از بین رفتن مماثلت، از انتفای قصاص سخن گفت. چنانکه در جراحات هم گفته‌اند بهتر است تا بهبودی صبر گردد، آنگاه قصاص صورت گیرد، هر چند قصاص قبل از بهبودی را هم روا دانسته‌اند (۲۲-۲۳).

نتیجه این‌که با توجه به اشکال‌های یادشده می‌توان گفت نظریه بقای حق قصاص با وجود پیوند عضو قوی‌تر است و ادله اقامه‌شده در سقوط قصاص به دلیل پیوند از ناحیه مجنی‌علیه کافی به نظر نمی‌رسد. همچنین با انجام عمل ارتكابی، حق قصاص پدید می‌آید و با تردید در سقوط این حق، استصحاب، اقتضای بقای حق را دارد.

حق جانی در استفاده از حق پیوند

مطلب دیگر آن است که اگر مجنی‌علیه موفق به پیوند نشد و به قصاص عضو اقدام کرد یا به رغم اقدام به پیوند خواهان قصاص جانی شد، آیا جانی می‌تواند از حق پیوند استفاده کرده و پس از قصاص عضو قطع‌شده را پیوند زند؟

در این خصوص در نقل اسحاق بن عمار از امام صادق به نقل از امام باقر(ع) آمده است: «أَنَّ رَجُلًا قَطَعَ مِنْ بَعْضِ أُذُنِ رَجُلٍ شَيْئًا فَرُفِعَ ذَلِكَ إِلَى عَلِيٍّ (ع) فَأَقَادَهُ فَأَخَذَ الْآخِرُ مَا قُطِعَ مِنْ أُذُنِهِ فَرَدَّهُ عَلَى أُذُنِهِ بِدَمِهِ فَالْتَحَمَتْ وَ بَرَأَتْ فَعَادَ الْآخِرُ إِلَى عَلِيٍّ (ع) فَاسْتَقَادَهُ فَأَمَرَ بِهَا فُقِطِعَتْ ثَانِيَةً وَ أَمَرَ بِهَا فِدْفُنَتْ وَ قَالَ (ع) إِنَّمَا يَكُونُ الْقِصَاصُ مِنْ أَجْلِ الشَّيْنِ؛ كَسَى بَخْشِي مِنْ غُوشٍ دِيْغَرِي رَا قَطَعَ كَرْدَ وَ مَسْأَلَهُ نَزْدَ حَضْرَتِ امِيرِ (ع) مَطْرَحَ شَد. حَضْرَتِ آن رَا قِصَاصَ كَرْد، وَ لِي وَی قَطَعَهُ قَطَعَ شَدَه رَا بَه جَايِ خُودِ بَرِگَرْدَانَد وَ دَر نَتِيْجَه پيوند خورده و بهبود یافت. در این هنگام دیگری نزد حضرت امیر آمد و مطالبه قصاص کرد. حضرت برای بار دوم آن را قطع کرده و خواهان دفن آن شد و فرمود: قصاص برای تحقق نقص است» (۲۴).

این روایت که از آن به معتبره یاد می‌شود و ضعف سند آن با عمل اصحاب جبران شده، در کتب فقهی مستند پیوند عضو قرار گرفته است و دو تفسیر از آن ارائه شده است (۱۴): تفسیر اول: منظور از «فَأَخَذَ الْآخِرُ» مجنی‌علیه و مراد از «فَعَادَ الْآخِرُ» جانی است و معنای حدیث این است که پس از قصاص، مجنی‌علیه قسمت قطع شده را به گوش خود پیوند می‌زند و جانی که گوش خود را به سبب قصاص از دست داده است، مطالبه قصاص می‌کند که حضرت نیز پذیرفته و دستور به قصاص و دفن آن می‌دهد و می‌فرماید قصاص جانی به سبب زشتی و نازیبایی است که در مجنی‌علیه پدید آمده است و به سبب پیوند نمی‌توان آن را از بین برد. این تفسیر بعید به نظر می‌رسد، زیرا روایت ظهور در آن دارد که به دلیل وجود خونریزی عضو پیوند می‌خورد حال آنکه پس از قصاص، بعید است مجنی‌علیه در شرایطی باشد که بتواند به واسطه خونریزی گوش خود را پیوند بزند. گویا به همین جهت است که برخی از آن با به کار بردن عبارت «کَمَا تَوْهَمُ» (۲۵) به توهم و احتمال ناروا تعبیر کرده‌اند؛ تفسیر دوم: فرض دیگر که با ظاهر روایت نیز هماهنگ است و اشکال پیش گفته را ندارد آن است که جانی عضو را پیوند زده و به سبب مطالبه مجنی‌علیه حضرت مجدد به قصاص و دفن عضو حکم داده‌اند و متعرض این نکته شده‌اند که به دلیل زشتی به وجود آمده نسبت به مجنی‌علیه، باید اثر قصاص باقی بماند و جانی مجاز نیست با پیوند این مماثلت را از بین ببرد.

احتمال دوم قوی‌تر به نظر می‌رسد چنانکه برخی تصریح کرده‌اند: «از ظاهر حدیث یادشده چنین به دست می‌آید که جانی بعد از قصاص، بخش جداشده از گوش خود را در زمان خونریزی، یعنی بلافاصله و قبل از آنکه روح از آن عضو خارج شود، به جای خود برگردانده و پیوند خورده

بهبود می‌یابد، آنگاه دیگری، یعنی مجنی‌علیه در خواست قصاص می‌دهد و امام (ع) دستور می‌دهد برای بار دوم آن عضو جدا گردد و خواهان دفن آن می‌گردد، زیرا با قطع شده به میتة تبدیل می‌شود» (۲۵).

با وجود این دو احتمال در این که جانی حق پیوند دارد یا خیر با دو دیدگاه فقهی مواجهیم: دیدگاه اول: برخی به جواز پیوند از ناحیه جانی و ناروا بودن قصاص مجدد فتوا داده‌اند. چنانکه در کلام علامه حلی در کتاب قواعد آمده است: «اگر جانی بعد از قصاص گوش خود را پیوند زند، مجنی‌علیه حق اعتراض بر آن را ندارد» (۲). این عبارت که به تبع کتاب قواعد در شرح‌های این کتاب به تفصیل مورد توجه فقها قرار گرفته و در ماده ۲۸۷ قانون مجازات مصوب ۱۳۷۰ نیز مد نظر قانونگذار قرار گرفته بود (این ماده مقرر می‌کرد: «هرگاه شخصی مقداری از گوش کسی را قطع کند و مجنی‌علیه قسمت جدا شده را به گوش خود پیوند دهد، قصاص ساقط نمی‌شود و اگر جانی بعد از آنکه مقداری از گوش او به عنوان قصاص بریده شده آن قسمت جدا شده را به گوش خود پیوند دهد، هیچ کس نمی‌تواند آن را دوباره برای حفظ اثر قصاص قطع کند»، با این تعلیل همراه است که مجنی‌علیه یک بار حق قصاص داشته و با استفاده از آن مجدد نمی‌تواند خواهان قصاص باشد و به تعبیر برخی با انجام قصاص حق دیگری برای وی باقی نمی‌ماند (۲۶)؛ دیدگاه دوم: پیوند از ناحیه جانی جایز نیست و دو علت برای آن ذکر شده است: ۱- پیوند عضو موجب حمل عضو نجس است که از باب امر به معروف و نهی از منکر باید از طرف حاکم مجدداً جدا گردد؛ ۲- شرط قصاص بقای مماثلت است و با پیوند عضو از ناحیه جانی این مماثلت از بین می‌رود. بنا بر تعلیل اول، حتی در صورت رضایت مجنی‌علیه، قصاص مجدد از ناحیه حاکم ممکن است، ولی بنا بر تعلیل دوم، تنها مجنی‌علیه حق بر قصاص مجدد دارد.

ناکافی بودن استناد به حمل عضو نجس برای منع از حق پیوند قبلاً به اختصار بیان شد و در مورد شرط مماثلت در قصاص، می‌توان این سؤال را مطرح کرد که: شرط مماثلت در قصاص در واقع به این مسأله برگشت دارد که مماثلت امری عرفی و به تناسب زمان و مکان قابل تغییر است یا آنکه شرع برای مماثلت شیوه ثابتی را برای همه زمان‌ها بیان کرده است؟

اگر مماثلت عرفی و متغیر به حسب زمان و مکان معیار باشد، می‌توان گفت اگر مجنی‌علیه از امکان پیوند عضو برخوردار است، شرط مماثلت عرفی اقتضا می‌کند که این حق به جانی نیز

داده شود و در صورت نبود امکان پیوند برای مجنی علیه، جانی نیز از این حق محروم گردد. در صورتی که اگر معیار حکم ثابت در شرع باشد، مماثلت، یعنی همگونی بین جنایت و مورد قصاص و شرایط دیگری که به حسب زمان و مکان می‌توان در نظر گرفت، چه بسا دخیل در حکم نباشد. در تحلیل این مسأله به نظر می‌رسد احراز مماثلت امری عرفی است و به تناسب زمان و مکان باید در وجود یا عدم وجود مماثلت اظهار نظر کرد. آیات و روایت متعددی که در تشریح قصاص آمده‌اند با متغیر و عرفی بودن مماثلت سازگاری دارند، مانند: «فَمَنْ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ» (۲۷). می‌توان گفت اطلاق آیه هم شامل مماثلت در اصل فعل است و هم شامل کیفیات آن تنها قیدی که برای آن وجود دارد، نهی از اسراف در قصاص است که از آن نهی شده است: «وَ مَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيهِ سُلْطَانًا فَلَا يَسْرِفُ فِي الْقَتْلِ» (۲۸). در عبارات فقها هم به عرفی بودن مماثلت در بحث قصاص اعضا تأکید شده و گفته‌اند اگر مماثلت را به معنای دقیق بدانیم، قصاص اعضا در غالب موارد و چه بسا همه موارد منتفی خواهد بود.

حال با توجه به عرفی بودن مماثلت و این‌که تفاوت در شرایط جنایت و قصاص هم می‌تواند دست کم امروزه به دلیل برخورداری از دانش پیوند عضو در پزشکی از موارد عدم مماثلت عرفی به شمار آید، می‌توان گفت اگر مجنی علیه به رغم وجود شرایط پیوند از آن خودداری کرده، نمی‌توان جانی را از این حق محروم کرد، ولی اگر این شرایط برای وی فراهم نبوده، فراهم‌آوری امکان پیوند برای جانی مماثلت در شرایط قصاص را منتفی می‌سازد و در این صورت قصاص مجدد وی بلامانع خواهد بود. به بیان دیگر می‌توان گفت عدم اقدام مجنی علیه به پیوند، از مصادیق ترک درمان است که هرچند به عمد و با توان بر درمان باشد نتیجه را عوض نمی‌کند و جانی به قصاص محکوم می‌گردد، ولی اگر شرایط پیوند برای مجنی علیه فراهم بوده و او استفاده نکرده، نمی‌توان جانی را از این امکانات محروم ساخت. چنانکه برخی راجع به حق جانی و مجنی علیه بر پیوند آورده‌اند: «مجنی علیه می‌تواند مانع پیوند شود و حتی پس از پیوند می‌تواند آن را قطع کند، مگر آنکه اسباب پیوند برای وی وجود داشته، اما مسامحه کرده و انجام نداده باشد. در این صورت پس از قصاص هیچ گونه حقی برای مجنی علیه بر جانی نیست» (۲۹). به بیان سوم، مماثلت در شرایط هم از جمله مصادیق مماثلت است که در کلام فوق مد نظر قرار گرفته است.

در اینجا ممکن است گفته شود مماثلت در اجرای قصاص شرط است نه در بقای اثر قصاص و استفاده از شرط مماثلت برای ممانعت از پیوند نوعی قیاس است که در فقه امامیه پذیرفته نشده است. در پاسخ می‌توان گفت عبارت به کاررفته در روایت اسحاق بن عمار که ملاک قصاص را بقای شین و خوار می‌داند، دلیل بر مماثلت در اثر می‌باشد. به عبارت دیگر، حضرت در آنجا امر به قصاص کرده‌اند تا خواری و نازیبایی به وجود آمده در ناحیه عضو مجنی‌علیه، در ناحیه جانی هم باقی بماند که با شرط مماثلت در اثر قابل جمع است. با این حال از آنجا اطلاق روایت در شمول بر موردی که مجنی‌علیه از حق خود استفاده نمی‌کند، محل تردید است و عرف بر عدم شمول قضاوت دارد و از طرف دیگر، اصل بر جواز عمل است تا دلیل کافی بر منع از آن وجود داشته باشد، می‌توان گفت در اینجا نمی‌توان به استناد روایت یادشده از حق جانی بر پیوند ممانعت کرد و استناد برخی فقها به این روایت، ناظر به قدر متیقن آن، یعنی جایی خواهد بود که جانی فرصت پیوند را از مجنی‌علیه سلب کرده یا شرایط پیوند به دلیل عدم تمکن مالی و امثال آن برای مجنی‌علیه فراهم نباشد. با این بیان، این نظر هم که جواز یا عدم جواز پیوند به نظر قاضی جامع شرایط بستگی دارد، پذیرفتنی نخواهد بود، چون حق پیوند از حقوق الناس است و وقتی دلیل شرعی بر وجود حقی وجود داشته باشد، حاکم یا قاضی حق منع از آن را نخواهد داشت.

نتیجه این که مجنی‌علیه از حق پیوند عضو برخوردار است و جانی هم در صورتی که مجنی‌علیه از این حق برخوردار بوده یا در صورت رضایت مجنی‌علیه حق پیوند خواهد داشت در غیر این صورت به دلیل نبود مماثلت در شرایط قصاص جانی را هم باید از حق پیوند عضو محروم ساخت. تعلیل به کاررفته در روایات که قصاص را برای خواری می‌داند هم با این تحلیل سازگاری دارد.

نتیجه‌گیری

پیشرفت علم پزشکی و فراهم آمدن امکان پیوند عضو، از سه جهت در جنایات عمدی موجب نقص عضو قابل بحث است:

۱- حق مجنی‌علیه بر پیوند عضو که قبل از قصاص از این حق برخوردار است و به نظر می‌رسد بعد از قصاص هم چنانچه فرصت استفاده از پیوند برای جانی فراهم باشد، اعم از آنکه

وی از این حق استفاده کند یا خیر، مجنی علیه می‌تواند به پیوند عضو اقدام کند و دلایل ارائه شده در منع وی از این حق از جمله منع از عضو پیوندی به دلیل میته و نجس بودن و لزوم مماثلت در بقای آثار جنایت بعد از قصاص، کافی به نظر نمی‌رسد.

۲- به رغم آنکه ترمیم برخی اعضا مانند روییدن دندان مانع قصاص است، به نظر می‌رسد با ترمیم عضو به سبب پیوند این حق همچنان بر مجنی علیه باقی است و با آنکه برخی قائل به سقوط حق قصاص شده‌اند، ترمیم این حق را از مجنی علیه زایل نمی‌کند. استصحاب حق پدیدآمده نیز با عدم سقوط حق قصاص هماهنگی دارد.

۳- در صورتی که مجنی علیه از امکان پیوند عضو برخوردار باشد، جانی نیز به اقتضای مماثلت در شرایط قصاص نباید از این حق محروم گردد و ادله‌ای که برای منع از این حق ارائه شده، کارایی کافی ندارد.

بنابراین امکان پیوند عضو، هم حق مجنی علیه است و هم حق جانی، با این حال اقدام به پیوند موجب سقوط حق قصاص نمی‌شود.

تقدیر و تشکر

این مقاله برگرفته از تحقیق «تأثیر دیدگاه‌های فقهی بر قوانین کیفری در جرایم علیه تمامیت جسمانی اشخاص» است که در پژوهشکده فقه و حقوق به انجام رسیده است.

References

1. Hashemi SM. Transplantation after Retribution. Journal of Fiqh-e-Ahle-bait 1999; 16: 3, 16, 18, 23-25, 29, 31. [Persian]
2. Helli HY. Ghavaed-ul-Ahkam fi Marefat -el -Halal va Al-Haram. Qom: Al-jameh-tul-Modaresin Publication; 1992. Vol.3 p.639. [Arabic]
3. Hosaini-e-Ameli SJ. Mefth-ul-Keramah fi Sharhe Ghavaed-el-Allamah. 1th ed. Beirut: Dar-u-Ahya-e-Torath Al-Arabi Publication; No Date. Vol.11 p.172. [Arabic]
4. Esfahani MH. Kashf-ul-Lesam wal-Ebham and Ghavaed-ul-Ahkam. 1th ed. Qom: Al-jameh-tul-Modaresin Publication; 1995. Vol.11 p.211-212. [Arabic]
5. Helli MH. Eidhah-ul-Favaed fi Sharhe Moshkelat-ul-Ghavaed. 1th ed. Qom: the Institute of Ismaili Press; 1967. Vol.4 p.645. [Arabic]
6. Tousi MH. Al-Mabsout fi Fiqh-el-Imamiyah. Tehran: Al-Maktabah-tul-Mortazaviah Publication; 1967. Vol.7 p.92. [Arabic]
7. Habibi H. Brain Death and grafting. 1th ed. Qom: Bustaneketab Publication; 2001. p.110. [Persian]
8. Helli JH. Shraye-ul-Islam. 2th ed. Qom: the Institute of Ismaili Press; 1987. Vol.4 p.220. [Arabic]
9. Ameli ZI. Masalek-ul-Afham ela-Tanghihe Sharaye-ul-Islam. 1th ed. Qom: Islamic Encyclopedia Foundation Press; 1992. Vol.15 p.277. [Arabic]
10. Najafi MH. Javaher-ul-Kalam fi Sharehe Shraye-ul-Islam. Beirut: Dar-u-Ahya-e-Torath Al-Arabi Publication; 1983. Vol.42 p.365. [Arabic]
11. Tabatabaei SA. Riadh-ul-Masael. 1th ed. the Institute of Al-ul-bait Publication; No Date. Vol.2 p.526. [Arabic]
12. Ibne Barrj GH, Tousi M. Javaher-ul-Feqh Al-Aghaed-ul-Jafarieh. 1th ed. Qom: Al-jameh-tul-Modaresin Publication; 1990. p.216. [Arabic]
13. Helli H. Mokhtalef-u-Shia fi Ahkam-e-Sharia. Qom: Al-jameh-tul-Modaresin Publication; 1992. Vol.9 p.459. [Arabic]
14. Hashemi SM. Gherat-on-Feqhia -ton- Moaserah. 1th ed. Qom: Islamic Encyclopedia Foundation Press; 2002. Vol.1 p.42-43. [Arabic]
15. Hor-e-Amoli M. Vasaal-u-shia. 1th ed. Qom: the Institute of Al-ul-Bait Publication; 1998. Vol.29 p.185. [Arabic]

16. Halabi T. Al-kafi fi Al-feqh. 1th ed. Mashhad: the Public Library of Imam Ali Publication; 1982. p.388. [Arabic]
17. Mofid M. Al-Moghneah. 1th ed. World Conference on Millennium of Al-Shaykh-e-Mufid; 1992. p.761. [Arabic]
18. Surah Ma'idah: Verse 45.
19. Kolaini M. Al-Kafi. 1th ed. Tehran: Dar-ul-Hadith Publication; 2008. Vol.14 p.405. [Arabic]
20. Sadough M. Man la Yahzoroho-ul-faghih. 2th ed. Qom: Al-Jameh-tul-Modaresin Publication; 1992. Vol.4 p.135. [Arabic]
21. Tousi M. Al-Khelaf. 1th ed. Qom: Al-jameh-tul-Modaresin Publication; 1986. Vol.5 p.192. [Arabic]
22. Foghani A. Addorro-ul-Manzood fi siagh-e-Nyyat -val- Eighaat -val- Oghood. 1th ed. Qom: Scientific library of imam-e-Asr publication; 1997. p.316. [Arabic]
23. Ameli ZI. Al-Rozat -ul- Bahiiah fi Sharh -el- Lomate -el- Dameshghiah. 1th ed. Qom: Davari publication; 1989. Vol.10 p.80. [Arabic]
24. Tousi M. Tahzib -ul- Ahkam. 4th ed. Tehran: Dar -ul- Kotob -ul- Islamiyah Publication; 1986. Vol.10 p.279. [Arabic]
25. Madani Kashani R. Ketab -ul- Ghesas -lel- Foghaha val Khavas. 2th ed. Qom: Al-jameh-tul-Modaresin Publication; 1989. p.215-216. [Arabic]
26. Ardabili A. Majma -ul- Fayedahte wal-Borhan fi Shrhe Ershad -ul- Azhan. 1th ed. Qom: Al-jameh -tul- Modaresin Publication; 1982. Vol.14 p.99. [Arabic]
27. Surah Al-Baqarah: verse 194.
28. Surah Al-Israa: Verse 25.
29. Momen Qomi M. Transplantation of Organs. Journal of Fiqh-e-Ahlebait 2003; 34: 37. [Persian]